

نقد روایات نزول قرآن بر زبان صحابه (نگاهی به کتاب الاتقان سیوطی)

مهدی اکبرنژاد/ دانشیار دانشگاه ایلام

m_akbarnezhaad@yahoo.com

مینا یعقوبی / دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام

yaghoobi.mina@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۶ - پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین منابع در زمینه علوم قرآنی، کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» جلال‌الدین سیوطی است که از جهات مختلف در کانون توجه محققان و دانش‌پژوهان این حوزه است. این اثر همچون تألیفات دیگر، از کاستی و خطا مصون نیست و آسیب‌هایی بدان راه یافته است و به واسطه جایگاه درخوری که در عرصه علوم قرآنی دارد، عدم توجه به این ایرادات، پیامدهای گسترده‌ای را به دنبال خواهد داشت. از این رو در این پژوهش که با روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیل محتوا صورت پذیرفته است، به بررسی و نقد یکی از انواع مورد تردید در این تألیف می‌پردازیم. نوع دهم از مباحث الاتقان با عنوان «فیما انزل من القرآن علی لسان بعض الصحابه» مدعی نوعی از بیش‌نزول یا الهام برخی از آیات قرآن کریم بر زبان صحابه پیامبر ﷺ است. فارغ از تحلیل سندی، بررسی محتوایی این اخبار، مضمون آنها را در تقابل با مسلمات عقلی، تاریخی و نقلی نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نزول قرآن، لسان صحابه، سیوطی، الاتقان.

کتاب **الاتقان فی علوم القرآن**، تألیف فقیه و محدث بزرگ جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱ق) است. سیوطی در سال ۸۴۹ قمری در اسیوط مصر به دنیا آمد (معروف، ۱۹۹۶، ص ۷۶). وی پس از نگارش مجموعه‌ای با عنوان **التحییر فی علم التفسیر** در زمینه علوم قرآنی، در سال ۸۷۲ در صدد برآمد تا آن را تنقیح و تهذیب کند و مطالبی بر آن بیفزاید؛ لذا پس از دستیابی به کتاب **البرهان** زرکشی و مطالعه آن، اقدام به تألیف **الاتقان فی علوم القرآن** نمود و آن را مقدمه تفسیر بزرگ خود یعنی **مجمع البحرین و مطلع البدرین** قرار داد (اقبال، ۱۳۸۵، ص ۳۵۱).

وی کتابش را با بحث درباره مکی و مدنی آغاز، و سپس آیات حضری و سفری را بیان می‌کند؛ آن‌گاه مطلب را درباره نزول آیات در شب و روز پی می‌گیرد و سپس ناسخ و منسوخ، اسباب نزول، انواع قرائات و آداب آموزش و حفظ قرآن را بررسی می‌کند. بدین ترتیب موضوعات مختلف را مطرح می‌سازد تا با نوع هشتماد در بیان طبقات مفسران، کتاب را به پایان می‌برد. او در مقدمه **الاتقان**، از بیش از صد تألیف به عنوان منابع اصلی این کتاب نام می‌برد. شیوه کار مؤلف نیز چنین بوده است که ابتدا عنوان موضوعی را بیان می‌کند و مشهورترین کسانی را که درباره آن موضوع کتاب تألیف کرده‌اند نام می‌برد. آن‌گاه فایده دانستن آن موضوع و اهمیت و نقش آن را در شناخت و تفسیر معانی قرآن بیان، و سپس مسائل و فروع و نکاتش را بازگو می‌کند. او در بیان تمام این مطالب به قرآن و حدیث یا اقوال دانشمندان فن استشهاد می‌کند، و گاهی قسمت‌هایی از کتاب‌های موجود درباره آن موضوع را به‌طور کامل یا خلاصه‌شده نقل می‌کند و در موارد بسیاری در پایان فصل رأی خود را نیز می‌نگارد (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۴، مقدمه حائری).

به‌رغم امتیازات برجسته **الاتقان**، ایرادهایی نیز بر آن وارد است؛ از جمله آنکه گفته می‌شود سیوطی در این کتاب، بسیاری از روایت‌های ضعیف را که صحیحان نزد محدثان ثابت نیست، آورده است (همان، ج ۱، ص ۲۵). یکی از ابوابی که به لحاظ محتوایی محل پرسش و شگفتی است، نوع دهم آن است با عنوان «فیما نزل من القرآن علی لسان بعض الصحابه». در این نوع، سیوطی با گزارش نمونه‌هایی از اخبار و روایات منتسب به پیامبر ﷺ و صحابه، و تلاش برای توجیه و اتیان نمونه‌های مشابه دیگر از قرآن، قائل به این شده که برخی از عبارات و آیات قرآن کریم پیش از نزول بر رسول خدا ﷺ، بر زبان برخی صحابه و به‌ویژه شخص خلیفه دوم (عمر بن خطاب) جاری شده است! این مسئله فراتر از تکرار صرف الفاظ عنوان شده و به‌منزله تأیید اندیشه، حکم و فعل آنان و حتی در مرتبه‌ای بالاتر موافقت و متابعت خداوند از آرای اینان مطرح گشته است؛ تا جایی که در برخی موارد رسول خدا ﷺ از جهت اعتقاد و منش از آنان عقب مانده و یا حتی مخالف آرای مصوب و مؤید ایشان بوده‌اند!

برواضح است که چنین ادعایی در تقابل با عقل سلیم و سیره قطعی قرار دارد. از آنجاکه کتاب **الاتقان** به عنوان یکی از مراجع اولیه و معتمد علما و دانشجویان فریقین در ادوار مختلف تا زمان حاضر بوده است، لذا درصددیم تا با بررسی این بخش، درجه صحت و اعتبار این نوع روایات را در حوزه علوم قرآنی ارزیابی کنیم.

۱. پیشینه بحث

روایات نزول قرآن بر زبان صحابه را ابتدائاً در منابع روایی اهل سنت از جمله صحیحین، سنن و مسند احمد و سپس در تفاسیر آنان از جمله در تفسیر طبری و الدر المشور می توان یافت؛ اما همان گونه که سیوطی نیز اشاره کرده، درباره این بحث و عمدتاً راجع به موافقات عمر، آثار مستقلی نیز نوشته شده که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد: **الموافقات العمريّة في القرآن الكريم**، تألیف ابن شحنه، محمد بن محمد حلبی حنفی (م ۸۱۵ ق) در یک صفحه که اکنون نسخه های خطی آن، در کتابخانه ظاهریه دمشق و مرکز جمعه الماجد دبی موجود می باشد؛ **نفائس الدرر في موافقات سيدنا عمر** از ابوبکر بن زید جرّاعی (م ۸۸۳ ق)، **نزهة ذوی الألباب فيما وافق به ربه عمر بن الخطاب**، تألیف محمد بن ابراهیم وفائی (م ۹۳۷ ق) و **نظم الدرر في موافقات عمر بن الخطاب**، اثر محمد بن محمد عامری (م ۹۸۴ ق) که همگی توسط انتشارات دار النوادر دمشق به چاپ رسیده اند؛ **إقتطاف التمر في موافقات عمر** از عبدالباقی بن عبدالباقی بعلی (م ۱۰۷۱ ق)؛ **الدر المستطاب في موافقات عمر بن الخطاب وابی بكر وعلی ابی تراب وترجمتهم مع عدده من الأصحاب**، تألیف حامد بن علی بن ابراهیم دمشقی (م ۱۱۷۱ ق) که توسط نشر دارالکتب العلمیه به چاپ رسیده است. همچنین در برخی کتب سیر، تاریخ و ردود، ذیل ترجمه عمر بن خطاب، به بحث موافقات وی پرداخته شده است؛ از جمله در کتاب **ریاض النضرة في مناقب العشرة** تألیف محب الدین طبری (م ۹۹۴ ق)، **تاریخ الخلفاء** سیوطی و **الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه** اثر ابن حجر هیتمی (م ۹۷۳ ق).

علاوه بر تألیفات یادشده که به گردآوری و تأیید این نوع از روایات پرداخته اند، تألیفاتی نیز وجود دارند که در بخشی از آنها به نقد و رد چنین اخباری پرداخته شده است؛ از جمله **دفاع عن الرسول ضد الفقهاء والمحدثین**، تألیف صالح الوردانی و نیز جلد هشتم از کتاب **الغدیر فی الكتاب والسنة والادب**، تألیف علامه امینی.

۲. روایات گویای نزول قرآن بر زبان صحابه

گفتنی است که هرچند برخی روایات از پیامبر اسلام ﷺ نقل نشده اند و از صحابه هستند، چون مورد استناد سیوطی بوده اند، عین آنها ذکر شده است و مورد تحلیل و نقد قرار گرفته اند.

پیش از ورود به تحلیل روایات، ابتدا اخبار مورد استناد سیوطی را که با صراحت نزول قرآن را بر زبان صحابه مطرح کرده است، از نظر می گذرانیم:

۱. أخرج الترمذی، عن ابن عمر: أن رسول الله ﷺ قال: «إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه». قال ابن عمر: وما نزل بالناس أمر قط فقالوا وقال، إلاً نزل القرآن على نحو ما قال عمر (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۳۷)؛ ترمذی روایتی از ابن عمر از رسول خدا ﷺ نقل کرده که حضرت فرمود: همانا خداوند حق را بر زبان عمر و قلب وی قرار داده است و اضافه می کند که ابن عمر گفت: هیچ رویدادی برای مردم پیش نیامد مگر آنکه آنها چیزی درباره آن

گفتند و عمر چیز دیگر؛ و قرآن آن گونه که عمر می گفت نازل می گشت؛

۲. «أخرج ابن مردويه، عن مجاهد قال: كان عمر يرى الرأى، فينزل به القرآن» (همان)؛ ابن مردويه از مجاهد روایت می کند که: عمر هرگاه چیزی می پنداشت، قرآن نیز به همان ترتیب نازل می گشت؛

۳. «أخرج البخاري وغيره، عن أنس قال: قال عمر: وافقت ربِّي في ثلاث، قلت: يا رسول الله لو اتخذنا من مقام إبراهيم مصلى؟ فنزلت: «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» (بقره: ۱۲۵) وقلت: يا رسول الله، إن نساءك يدخل عليهنَّ البرِّ والفاجر، فلو أمرتهنَّ أن يحتجبنَّ؟ فنزلت آية الحجاب. واجتمع على رسول الله صلى الله عليه وسلم نساؤه في الغيرة، فقلت لهنَّ: «عسى ربُّه إن طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ» (تحریم: ۵)، فنزلت كذلك (همان)؛ بخاری و دیگران از انس نقل نموده اند که گفت: عمر گفته است: با پروردگارم در سه چیز موافقت کردم؛ گفتم: یا رسول الله کاش از مقام ابراهیم علیه السلام نمازگاه بگیریم؟ پس آیه نازل شد: و از مقام ابراهیم علیه السلام نمازگاه برگزید (بقره: ۱۲۵) و گفتم: ای رسول خدا، همانا بر همسران، انسان نیک و فاجر وارد می گردد؛ پس آیا امر نمی کنید که حجاب بگیرند؟ پس آیه حجاب نازل گردید؛ و همسران پیامبر از باب تعصب بر وی گرد آمدند، پس به آنها گفتم: بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگار وی برای او همسرانی بهتر از شما جای گزین فرماید (تحریم: ۵۰)، پس آیه ای همین گونه نازل شد؛

۴. «أخرج مسلم، عن ابن عمر، عن أنس قال: وافقت ربِّي في ثلاث: في الحجاب، وفي أسرى بدر، وفي مقام إبراهيم» (همان)؛ مسلم از ابن عمر از عمر روایت نموده که گفت: در سه چیز با پروردگارم موافقت نمودم: در مسئله حجاب، اسرای بدر و در موضوع مقام ابراهیم؛

۵. «أخرج ابن أبي حاتم، عن أنس، قال: قال عمر: وافقت ربِّي...: ونزلت هذه الآية: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» (مؤمنون: ۱۲). فلما نزلت قلت: أنا: «فتبارك الله أحسن الخالقين»، فنزلت: «فتبارك الله أحسن الخالقين» (مؤمنون: ۱۴) (همان)؛ ابن ابی حاتم رازی از انس روایت نمود که عمر گفت: با پروردگارم موافقت نمودم یا پروردگارم با من موافقت نمود در چهار چیز: این آیه نازل شد که: به راستی که انسان را از عصاره ای از گل آفریدم (مؤمنون: ۱۲)؛ هنگامی که آیه نازل شد من گفتم: فتبارک الله أحسن الخالقین و این آیه نازل گردید که: فتبارک الله أحسن الخالقین (مؤمنون: ۱۴)؛

۶. «أخرج ابن أبي حاتم، عن عبدالرحمن بن أبي لیلی: أن يهوديا لقي عمر بن الخطاب، فقال: إن جبريل الذي يذكر صاحبكم عدو لنا، فقال عمر: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (بقره: ۹۸) فنزلت على لسان عمر (همان)؛ ابن ابی حاتم از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نمود که: یک یهودی عمر بن خطاب را دیدار کرد و گفت: همانا جبرئیل که دوست شما (پیامبر) نام می برد، دشمن ماست. عمر گفت: هر کس که دشمن خدا و فرشتگان او و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است به راستی که خداوند دشمن کافران است. پس این آیه بر زبان عمر نازل شد؛

۷. «وَأُخْرِجَ سَنِيدٌ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ: أَنَّ سَعْدَ بْنَ مَعَاذٍ لَمَّا سَمِعَ مَا قِيلَ فِي أَمْرِ عَائِشَةَ قَالَ: «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (نور: ۱۶) فنزلت كذلك» (همان)؛ سنید در کتاب تفسیر خود از سعید بن جبیر روایت نموده که: هنگامی که سعد بن معاذ آنچه را درباره عایشه گفته می‌شد شنید، گفت (پروردگارا) تو پاک و منزهی این تهمت بزرگ است (نور: ۱۶). پس آیه همین‌گونه نازل گردید:

۸. «وَأُخْرِجَ ابْنُ أَخِي مِيمِي فِي فَوَائِدِهِ: عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمَسِيْبِ، قَالَ: كَانَ رَجُلَانِ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَمِعَا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، قَالَا: «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (نور: ۱۶): زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَأَبُو أَيُّوبَ، فَانزَلَتْ كَذَلِكَ (همان)؛ و ابن اخي ميمى در كتاب فوائد خود از سعید بن مسیب روایت نموده که گفت: دو مرد از اصحاب پیامبر ﷺ هنگامی که چیزی از ماجرای عائشه می‌شنیدند، می‌گفتند: (پروردگارا) تو پاک و منزهی. این تهمت بزرگ است (نور: ۱۶). این دو زید بن حارثه و ابو ایوب بودند و آیه اینچنین نازل شد:

۹. «وَأُخْرِجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، قَالَ: لَمَّا أَبْطَأَ عَلَى النَّسَاءِ الْخَبْرُ فِي أَحَدِ خُرُوجِ يَسْتَخْبِرِينَ، فَإِذَا رَجُلَانِ (مَقْتُولَانِ) (عَلَى دَابَّةٍ أَوْ) عَلَى بَعِيرٍ. فَقَالَتْ امْرَأَةٌ (مِنَ الْأَنْصَارِ: مِنْ هَذَانِ؟ قَالُوا: فَلَانِ وَفَلَانِ: أَخُوها وَ زَوْجِها. أَوْ زَوْجِها وَابْنِها. فَقَالَتْ: مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالُوا: حَى، قَالَتْ: فَلَا أَبَالِي، يَتَّخِذُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الشُّهَدَاءَ، فَانزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا قَالَتْ: «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» (آل عمران: ۱۴۰) (همان). ابن ابی حاتم از عكرمه نقل نموده که گفت: هنگامی که در جنگ أحد به زنان اخباری نرسید، برای خبرگیری خارج شدند. پس ناگهان با دو کشته سوار بر یک چهارپا یا شتر مواجه شدند. یکی از زنان (انصار) گفت: (این دو کیستند؟ گفتند: فلانی و فلانی: برادر و همسرش یا همسر و پدرش بودند. پس زن گفت: رسول خدا ﷺ چه کرد؟ گفتند: زنده است. زن گفت: اهمیتی ندارد (که همسر و فرزندم کشته شوند)، خداوند از بندگان شهادتی برمی‌گیرد. پس قرآن بر طبق آنچه گفت، نازل شد: و (خداوند) از شما شهادتی برمی‌گیرد (آل عمران: ۱۴۰):

۱۰. «وَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ فِي الطَّبَقَاتِ: أَخْبَرَنَا الْوَاقِدِيُّ، حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَرْحِبِيلِ الْعَبْدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَمَلُ مُصْعَبِ بْنِ عَمِيرِ اللَّوَاءِ يَوْمَ أَحَدٍ، فَقَطَعَتْ يَدَهُ الْيَمْنَى، فَأَخَذَ اللَّوَاءُ بِيَدِهِ الْيَسْرَى، وَهُوَ يَقُولُ: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ثُمَّ قَطَعَتْ يَدَهُ الْيَسْرَى، فَحَنَّا عَلَى اللَّوَاءِ وَضَمَّهُ بَعْضُهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» (آل عمران: ۱۴۴) يَوْمَئِذٍ، حَتَّى نَزَلَتْ بَعْدَ ذَلِكَ (همان)؛ و ابن سعد در کتاب طبقات گفته است که واقدی و ابراهیم بن شرحبیل عبدی از پدرش، وی را خبردار نمودند که گفت: مُصْعَبُ بْنُ عَمِيرٍ، پَرچَمِ رَا در روز أحد حمل می‌کرد. دست راستش قطع شد؛ پس پرچم را با دست چپش گرفت، درحالی که می‌گفت: و محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده) (و گذشته‌اند؛ آیا اگر بمیرد یا کشته شود به (باورهای) گذشته خود بازمی‌گردید؟ سپس دست چپش نیز قطع شد. پس بر روی پرچم خم شد و آن را با دو بازویش به سینه چسباند، درحالی که می‌گفت: محمد جز فرستاده‌ای نیست، در آن روز، تا آنکه این آیه پس از این واقعه نازل شد.

۳. تحلیل سندی روایات

بررسی و تحلیل روایات مزبور، نشان دهنده آن است که این روایات عمدتاً یا فاقد سند و یا منقطع هستند و یا به واسطه جرح وارد شده بر برخی از افراد سلسله سند، ضعیف قلمداد می‌گردند. حتی علمای اهل سنت و قائلان به این نظریه نیز دست کم به عدم صحت برخی روایات مذکور اذعان دارند که برای پرهیز از اطالۀ کلام از ذکر جزئیات آن می‌پرهیزیم. علاوه بر این اختلاف مبانی رجالیون و علمای حدیث در قضاوت و برداشت از شخصیت اخلاقی و علمی روات و معیارهای صحیح یا ضعیف دانستن سلسله اسناد، میزان اتقان این سنج و اتفاق بر آن را دشوار ساخته است. برای مثال برخی علما، توجه قدما و عمل بر طبق یک روایت ضعیف‌السند را موجب قبول آن دانسته و در مقابل روی برگرداندن آنان از یک روایت صحیح‌السند را موجب خدشه در آن روایت بر شمرده‌اند (آملی، ۱۳۸۰ ق، ج ۲، ص ۳۹۵). در همین راستا آیت‌الله معرفت می‌گوید: «مَا الْبَحْثُ عَنِ الْإِسْنَادِ فَهُوَ بَحْثُ جَانِبٍ وَعَقِيمٌ فِي غَالِبِ الْأَحْيَانِ، بَعْدَ وَفُورِ الْمَرَامِيلِ وَ... فَضْلاً عَنِ إِمْكَانِ الدَّسِّ فِي الْإِسْنَادِ» (معرفت، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۲۲)؛ اما بحث از سند در غالب موارد بحثی جانبی و ناقص است، پس از آنکه روایات مرسل فراوان نقل شده... به علاوه امکان دست بردن در اسناد هم وجود داشته است. از این رو به دلیل اختلاف مبانی و در نتیجه اختلاف برداشت‌ها از شخصیت روات و سلسله اسناد و بی‌حاصل بودن این بحث، از تفصیل آن صرف نظر می‌کنیم و بیشتر به تحلیل محتوایی خواهیم پرداخت.

۴. تحلیل مفنی

با تأمل در متن روایات مذکور، به لحاظ محتوایی، ایرادهایی به چشم می‌خورد که این ایرادها را در دو بخش عمومی و اختصاصی بررسی می‌کنیم:

۱-۴. اشکالات عمومی

الف) برخی از این روایات در منابع مرجع حدیثی اهل سنت ذکر نشده‌اند. برای مثال، جز موافقات ثلاث و دو مورد دیگر، سایر موافقات مورد ادعا در صحیحین وجود ندارند. آنچه ابن مردویه تخریج نموده نیز در دیگر منابع اهل سنت یافت نمی‌شود؛

ب) دلالت اولیه چنین روایاتی مبتنی بر تکریم و اعتلای مرتبت صحابه و مسلمانان صدر اسلام و به دنبال آن العیاذ بالله تخفیف جایگاه رفیع رسول خدا ﷺ است. به این ترتیب صحابه و به‌ویژه خلفاء هم‌شأن و هم‌ردیف پیامبر گرامی اسلام قرار گرفته‌اند و حتی در برخی موارد، همچون موافقات عمر، نسبت به پیامبر ﷺ از شایستگی بیشتری در زمینه فهم معارف اسلامی برخوردار شده‌اند. برای مثال در سب نزول آیه ۵۹ سوره احزاب که به آیه حجاب معروف است، عمر بن خطاب می‌گوید: «گفتم: ای رسول خدا، بر زنان تو نیکوکار و بدکار وارد می‌شوند اگر دستور دهی که حجاب بگیرند، پس آیه حجاب فرود آمد!» (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۳۷).

مضمون این روایت نشان‌دهنده آن است که عمر در مقام توجه به عفت و برخورداری از غیرت و به‌طور کلی در زمینه درک اصول اخلاقی و حساسیت به آن، از رسول خدا ﷺ که قرآن کریم وی را اسوه و الگوی اخلاق برای جهانیان (احزاب: ۲۱) و صاحب خُلق عظیم (قلم: ۴) شمرده، برتر است! اگر چنین باشد، العیاذ باللّٰه باید در عدالت و حکمت خداوند از لحاظ انتخاب فرستاده خود نیز تردید کرد که چرا اصحاب را برنگزیده و سرنوشت دین را به خطر انداخته است! البته تعداد این نوع روایات که تخفیف‌دهنده شأن پیامبر ﷺ هستند، کم نیست. علامه عسگری درباره این نوع اخبار می‌گوید:

این احادیث و ده‌ها نمونه دیگر آن، با دقت‌نظر در زمان معاویه ساخته و پرداخته شد و اثر آن بر مکتب خلفا تا به امروز ادامه دارد، و همین ساخته‌هاست که بخشی از مسلمانان را بدان‌جا کشانده که می‌گویند رسول خدا ﷺ نه می‌تواند معجزه بیاورد و نه شفاعت کند! نه قبر او را حرمتی است و نه پس از مرگ بر دیگران امتیازی دارد!... امت اسلامی پس از آن، این جهت‌گیری را در سیر اندیشه خود تا بدانجا ادامه داد که حکومتگران دست دوم توانستند بر منابر مسلمین بگویند: آیا خلیفه و جانشین شما نزد شما گرامی‌تر است یا رسول و فرستاده شما؟ یعنی این خلیفه حاکم که او را خلیفه خدا در زمین می‌دانند، نزد خدا از رسولش که خاتم انبیا باشد، گرامی‌تر است! (عسگری، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۷).

از این رو می‌توان گفت، یک‌سان‌انگاری شخصیت پیامبر ﷺ با مردم هم‌عصر خود در برخی از روایات ذکر شده و فضیلت‌سازی‌های شگفت در شأن خلفا، همگی در جهت همانندسازی مقام خلافت با نبوت و القای اندیشه عدم قداست پیامبر و به دنبال آن عدم نیاز به قداست جانشینان آن حضرت بوده است. با این مبنای فکری، علاوه بر تثبیت حکومت سیاسی، امکان هر نوع دخل و تصرف در مسائل دینی و بدعت‌آفرینی نیز فراهم می‌شد. بسترسازی برای چنین اندیشه‌ای، تنها با هم‌آوردی صحابه در اصلی‌ترین وجه ممیزه پیامبری یعنی اتصال به غیب و بیان جملاتی معادل آیات قرآن کریم، کامل می‌شد که روایات مورد اشاره سیوطی، این وظیفه را بر عهده گرفته‌اند؛

(ج) امروزه یکی از دستاویزهای مستشرقان برای انکار وحیانی بودن قرآن کریم، نظریه انشای آیات توسط خود پیامبر ﷺ، و یا اخذ و اقتباس الفاظ و محتوای آن از دیگران است. برای مثال، تسدال، لویس شیخو و اسپرنگر به واسطه شباهت برخی از آیات قرآن کریم با قسمت‌هایی از اشعار امیه بن ابی‌صلت و امرء‌القیس، اشعار جاهلی را از مصادر قرآن کریم به‌شمار می‌آورند (رضوان، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۵۵). برخی دیگر از مستشرقان از جمله گلدزیهر و وات، سایر ادیان و به‌ویژه یهودیت و مسیحیت را منبع قرآن می‌دانند. گلدزیهر در این باره می‌گوید: «محمد اسلام را از سایر ادیان موجود در عصر خود از جمله: یهودیت، مسیحیت، آیین مجوس و شرک، انتخاب نمود و سپس آن را تهذیب کرد و سیقل داد» (ماضی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۴۶). پذیرش این روایات، علاوه بر تأیید کلی نظریه غیروحیانی بودن مصدر قرآن، دریچه جدیدی بر روی معاندان اسلام گشوده و آن، اخذ قرآن از زبان صحابه و یاران و اطرافیان پیامبر است که این امر، موجبات تردید و خدشه بر منشأ صدور آیات را فراهم

خواهد آورد؛ آنچنان که داد اهل تحقیق و اندیشه را نیز برآورده است: «أَوَّلُ مَا تَوَكَّدَهُ هَذِهِ الرَّوَايَاتُ هُوَ مُشَارَكَةُ عُمَرَ لِلرَّسُولِ فِي أَمْرِ الْوَحْيِ وَهَذَا ضَلَالٌ بَعِيدٌ وَهُوَ كُفْرٌ لَا مَحَالَةَ» (وردانی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵۱).

شگفت آنکه برخی از علمای اهل سنت، به صراحت روایات موافقات عمر را مؤید روایاتی دیگر، مبنی بر «محدث»، «ملهم»، «مکلم» و «مقترس» بودن عمر بن خطاب می‌دانند:

وجملة القول أن هذا الحديث على تقدير ثبوته ليس معناه إلا ما روى في الصحيح عن أبي هريرة (رض) قال: قال رسول الله ﷺ: لقد كان فيما قبلكم من الأمم محدثون، فإن يكن في أمتي أحد فإنه عمر. وفي رواية: لقد كان فيمن كان قبلكم من بني إسرائيل رجال يكلمون من غير أن يكونوا أنبياء، فإن يكن في أمتي منهم أحد فعمر.

قال الحافظ في الفتح: قوله «محدثون» بفتح الدال جمع محدث، واختلف في تأويله، فقيل ملهم قاله الأكثر، قالوا المحدث بالفتح هو الرجل الصادق الظن، وهو من ألقى في روعه شيء من قبل الملائم الأعلى فيكون كالذي حدثه غيره به... (بدرالدين سهسوانی، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۳۸) (پیوست ۱)؛

د) عبارات قرآنی مورد استناد در این روایات، اغلب بخشی از یک آیه طولانی هستند و به عبارت دیگر، هماهنگی کاملی از جهت لفظ و محتوا با آیات قبل و بعد از خود دارند که در علوم قرآنی از این انسجام، با عناوینی همچون تناسب آیات، قاعده سیاق، نظم قرآن و فواصل آیات یاد می‌شود. برای مثال، در عبارت منسوب به عمر در آیه ۱۴ سوره مؤمنون «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، واژه «خَالِقِينَ» از جهت «فاصله» با فواصل ماقبل خود یعنی «طین» و «مکین» هماهنگ و هم‌آوست و در صورت نبود آن، کلمه «أَخْرَجَ» فاصله می‌شود که با هیچ‌یک از فاصله‌های آیات پیشین و پسین، هماهنگی نخواهد داشت. لذا چگونه می‌توان پذیرفت که یک بشر معمولی بخشی از این انسجام و هماهنگی دقیق و زیبا را با بیان عبارتی انجام داده باشد؟

ه) چنین روایاتی، زمینه‌ساز انگاره تحریف قرآن کریم هستند؛ زیرا بر مبنای آنها امکان افزایش اقوالی بر قول الهی وجود دارد؛ همچنان که ادعا می‌شود که کلام الهی توسط عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح تغییر یافته است. فیض کاشانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح برادر رضاعی (شیری) عثمان خط زیبایی داشت. هر وقت بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی نازل می‌شد، او را فرا می‌خواند و وحی را بر او می‌خواند و او می‌نوشت؛ اما او به جای «سمیع بصیر»، «سمیع علیم» می‌نوشت، و «باء» را عوض «تاء» و «تاء» را عوض «باء» کتابت می‌کرد. باین حال حضرت می‌فرمود: واحد؛ فرقی نمی‌کند اینها یکی است. عاقبت این شخص مرتد شد و به مکه گریخت و به قریش گفت: به خدا قسم، محمد نمی‌داند چه می‌گوید؛ من هم قادرم مثل او بگویم و به مانند او آیه نازل کنم (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۴۰).

از قضا یکی از آیات داستان تحریف قرآن توسط ابی‌سرح با یکی از آیات موجود در روایات نزول قرآن بر زبان عمر مشترک است. در برخی روایات چنین آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله آیات سوره تین را بر وی املا کرد و او می‌نوشت؛ تا رسید به آیه «هُمْ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ». ابن ابی‌سرح از نحوه بیان خداوند درباره خلقت انسان به شگفت آمد و گفت: «فتبارک الله احسن الخالقین». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس «فتبارک الله احسن الخالقین» و همین امر موجب شد که

در دل ابن ابی سرح و سوسه‌ای ایجاد شود و به خود گفت اگر حقیقتاً این وحی است، پس بر من هم وحی می‌شود و اگر دروغ است، پس پیامبر ﷺ (العیاذ بالله) دروغ می‌گوید و به همین سبب مرتد شد و به مکه گریخت (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۹۷). این روایت از دو لحاظ اهمیت دارد: یکی شباهت محتوایی آن با روایات نزول قرآن بر زبان صحابه که مفهوم نهایی هر دو، منجر به این برداشت می‌شود که قرآن قابل تغییر و کم و زیاد شدن توسط صحابه است و دیگری اینکه بخشی از آیات موردنظر این دو دسته روایات، مشترک و یکسان هستند. البته درباره مسئله عدم تحریف قرآن کریم، مستندات عقلی، نقلی و تاریخی به اندازه‌ای وجود دارند که خط بطلان روشنی بر محتوای این نوع روایات بکشند. در این مجال همین کلام خداوند کفایت می‌کند که می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۚ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۚ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (حاقه: ۴۴-۴۷).

اما در مقام مقایسه این دو گونه روایت، گذشته از تعارض محتوایی در باب اینکه سرانجام عبارت «فتبارک الله احسن الخالقین» را عبدالله بن ابی سرح گفته است یا عمر که سپس پیامبر آن را وحی الهی تلقی نموده، مسئله‌ای که پیش می‌آید آن است که مطابق روایات فوق، عبدالله بن ابی سرح پس از مشاهده این وقایع، به دو نتیجه می‌رسد: یکی اینکه وی نیز در توانایی دریافت وحی الهی با پیامبر یکسان است و یا آنکه العیاذ بالله پیامبر دروغ می‌گوید! و براین اساس مرتد می‌شود؛ اما چرا عمر به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد و آن را اعلام نمی‌دارد؟! آیا باید در ذکاوت، صداقت و یا قاطعیت و شجاعت او تردید کرد؟ همان ویژگی‌هایی که از قضا روایات موافقات عمر به نوعی درصدا اثبات و جلوه دادن آنهاست! یا آنکه مطابق آنچه قبلاً بیان شد، باید پذیرفت که این اخبار پس از دوران پیامبر و به این منظور جعل شده‌اند که عامه چنین استنباط کنند که خلافت با نبوت تفاوتی ندارد و متصدیان این دو مقام نیز از استعداد و شرافت یکسانی در دریافت وحی و هدایت مردم برخوردارند؟

در خوش‌بینانه‌ترین حالت، بهتر است گفته شود که عکس این قضیه صدق می‌کند و آن اینکه صحابه و مسلمین عصر نزول، به واسطه پیوند نزدیک خود با قرآن کریم، در موقعیت‌های مختلف از کلام الهی برای رساندن پیام و برای اثبات و یا تأیید سخن خود به برخی از آیات یا قسمتی از یک آیه استناد می‌کردند و البته این شیوه‌ای مرسوم بوده و اکنون نیز هم در شکل نوشتاری و هم در شکل گفتاری استناد به برخی آیات حتی بدون اشاره به آیه بودن آن، امری رایج و متداول است و در بهترین حالت برای توجیه این روایات، می‌توان این احتمال را مطرح کرد.

۲-۴. اشکالات اختصاصی

۱-۲-۴. آیه حجاب

در روایات مورد استناد نزول آیه حجاب بر زبان عمر، دودستگی و تناقض وجود دارد. از سویی برخی از روایات همانند آنچه سیوطی نقل کرده، مدعی‌اند که عمر بن خطاب این جملات را قبل از نزول آیه حجاب گفته است:

عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَسْرَاجَ النَّبِيِّ ﷺ كُنْ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْحَحُ فَكَانَ عَمْرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَحِبُّ نِسَاءَكَ فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ فَخَرَجَتْ سُودَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً فَنَادَاهَا عَمْرُ أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سُودَةُ حَرِصًا عَلَيَّ أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۵).

برخی دیگر نیز به صراحت اشاره دارند که گفتار عمر در حادثه مذکور، پس از نزول آیه حجاب و صرفاً تأکیدی بر آن بوده است:

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: «خَرَجَتْ سُودَةُ بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا وَكَانَتْ امْرَأَةً جَسِيمَةً لَا تَخْفَى عَلَيَّ مِنْ يَرُفُّهَا فَرَأَاهَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا سُودَةُ أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا فَانظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۲۶).

لذا با توجه به اضطراب محتوایی و عدم امکان جمع این دو دسته روایات، باید در صورت اطمینان از وقوع جریان برخورد عمر با همسران پیامبر ﷺ یکی از این دو دسته را بر دیگری ترجیح داد. با توجه به مسائل پیش گفته درباره روایات دسته اول که از جهت سندی و متنی ضعیف بودند و اشکالاتی داشتند (که در قسمت پیشین به آنها پرداخته شد)، قاعدتاً دسته دوم این روایات حتی اگر از نظر سند ضعیف باشند، چون به لحاظ محتوا به قواعد و ضوابط نزدیک‌اند و اشکال محتوایی گذشته بر آنها وارد نیست، می‌توانند بر روایات دسته اول مرجح باشند.

۲-۲-۴. اسرای بدر

آیات ۶۷ تا ۷۱ سوره انفال، به موضوع اسرای جنگ بدر اختصاص دارد. مضمون غالب روایاتی که در این باره نقل شده‌اند، آن است که پس از به اسارت درآمدن تعدادی از مشرکان مکه به دست مسلمانان، بر سر اینکه این اسیران کشته شوند یا در قبال آزادی‌شان فدیة دریافت شود، میان صحابه اختلاف افتاد. در یک طرف عمر بن خطاب یا سعد بن معاذ قرار داشت که معتقد به شدت عمل و کشتار اسرا بود و در سوی دیگر، ابوبکر که قائل به عفو و دریافت فدیة بوده است که در نهایت، خداوند با نزول آیات مذکور، به‌طور عام دیدگاه عمر را تأیید می‌کنند؛ اما در این غائله خاص، استثنائاً دیدگاه ابوبکر را امضا می‌نمایند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۰۳)؛ حال آنکه نص آیه «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ تَرْيَدُونَ عَرْضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأَخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال: ۶۷)، به سنت الهی مبارزه قاطعانه و نبرد بی‌اغماض رسولان خود در جهت تضعیف دشمن و تثبیت دین خدا در زمین اشاره دارد و سنت تلاش برای گرفتن اسیر به منظور دریافت غنیمت جنگی (فدیة) را به دلیل مخاطره‌آفرینی آن در این مسیر، توبیخ می‌کند نه آنکه از صرف اخذ فدیة که تالی آن مهمم مقدم است، نهی نماید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۷۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۴۴). علاوه بر این، قرار دادن دو خلیفه اول در صدر دو جهت‌گیری که یکی سنت الهی و دیگری در نهایت مورد تأیید الهی است، و سپس تعریف و تمجیدهای اغراق‌آمیز منسوب به پیامبر ﷺ از این دو و تشبیه آنها به پیامبران الهی، به بازی دو سر برد می‌ماند که مایه شگفتی و تردید در صحت این روایات است.

خداوند در آیه ۲۵ سوره بقره می‌فرماید: «وَأَذِّجْنَا السَّمَاءَ غَدَقًا لِلنَّاسِ وَأَمَّا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ».

این آیه به یک جریان تاریخی (پیش از اسلام) و تشریح حج و امر به نماز گزاردن در مقام ابراهیم علیه السلام اشاره دارد و قرینه این زمانمندی نیز واژه «إذ» است به معنای «به یادآور» و حرف «واو» در عبارت «وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» نیز عطف به جریان تشریح صدر آیه است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۲۴). این قرائن، گمانه تشریح این حکم در زمان پیامبر اسلام، آن هم به پیشنهاد عمر را رد می‌کند.

علاوه بر نشانه‌هایی که در خود آیه دیده می‌شوند، روایاتی نیز وجود دارند مبنی بر اینکه در روز فتح مکه، عمر با آگاهی از نزول آیه، در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله که در مقام ابراهیم ایستاده بودند، صرفاً برای اطمینان، از مورد آیه می‌پرسد نه آنکه پیشنهاد یا توصیه‌ای درباره اقامه نماز در این مکان ارائه دهد:

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ لَهُ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ أَلَدَى قَالَ اللَّهُ وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى قَالَ نَعَمْ (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۱۹؛ ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۲).

این روایت به خوبی نشان می‌دهد که آیه مذکور قبلاً نازل شده بود و عمر از آن مطلع بود.

خداوند سبحان در آیه ۱۴۰ سوره آل عمران می‌فرماید:

إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الظَّالِمِينَ؛ اگر (در میدان احد) به شما جراحی رسید، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحی همانند آن وارد گردید؛ و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ تا خدا افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد؛ و خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد.

عکرمه در این باره چنین روایت کرده است:

لَمَّا أَبْطَأَ عَلَى النِّسَاءِ الْخَبْرُ فِي أَحَدٍ خَرَجْنَ يَسْتَخْبِرْنَ، فَإِذَا رَجَلَانِ (مَقْتُولَانِ) (عَلَى دَابَةِ أَوْ) عَلَى بَعِيرٍ. فَقَالَتْ امْرَأَةٌ (مِنَ الْأَنْصَارِ): مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: فَلَانٌ وَفَلَانٌ: أَخُوهَا وَزَوْجُهَا. أَوْ زَوْجُهَا وَابْنُهَا. فَقَالَتْ: مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالُوا: حَى، قَالَتْ: فَلَا أَبَالِي، يَتَّخِذُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الشُّهَدَاءَ، فَتَنْزِلُ الْقُرْآنَ عَلَى مَا قَالَتْ: «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» (آل عمران: ۱۴۰).

برخلاف مدلول روایت فوق، کلمه «شهداء» به معنای شهید اصطلاحی نیست تا ماجرای پرسش و پاسخ زنان مسلمان در اثنای جنگ احد، جور درآید. در همین زمینه، علامه طباطبایی می‌نویسد:

در جمله «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» منظور از گواهان، گواهان اعمال است نه شهیدان به معنای کشتگان در معرکه جنگ؛ چون شهید به این معنا در هیچ جای قرآن نیامده و این معنا، از الفاظ مستحدثی است که اصطلاح شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲).

علاوه بر این، علامه معتقد است که اگر شهید به معنای اصطلاحی آن مورد نظر باشد، فعل «يَتَّخِذُ» با این واژه، مناسبت بایسته را ندارد و معنا ندارد کسی بگوید: خدای تعالی فلانی را «کشته در راه خود گرفت»! (طباطبایی،

۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۳). بنابراین مطابق با فرهنگ قرآن در کاربرد واژه شهید و نیز سیاق آیه مورد نظر، کلمه «شهداء» به معنای گواهان است که با مدلول روایت مورد بحث سازگار نخواهد بود.

۲-۴. نهی از بازگشت به اعقاب

خداوند در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران می‌فرماید:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم فرستادگانی گذشته‌اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی‌گردید؟! و هر کس برگردد هیچ زانی به خدا نمی‌رساند و خدا به‌زودی سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

در خبر مربوط به این آیه نکات فراوانی دیده می‌شوند؛ از جمله اینکه چگونه فردی در کشاکش نبرد، با قلبی مملو از اضطراب و درحالی که دو دستش قطع شده و بر اثر جراحات در آستانه جان سپاری است، توانسته چنین جمله زیبایی را که عدل فصاحت و بلاغت کلام خداست بر زبان راند؟! علاوه بر این، چرا در میانه نبرد که کشته شدن با سلاح، بدیهی‌ترین تصور برای مرگ یک رزمنده است، مصعب بن عمیر به «وفات» فرمانده خود یعنی رسول خدا ﷺ اشاره نموده است؟! زیرا آن‌طور که از خود آیه مشخص است و مفسران نیز بر آن تأکید دارند، کلمه «مات» به واسطه اینکه با حرف تمیز «و» از «قُتِلَ» تفکیک شده، لاجرم معنای متفاوتی با آن خواهد داشت. براین اساس این واژه به معنای وفات در بستر و بدون دخالت دیگران و «قُتِلَ» به معنای کشته شدن به وسیله دیگران است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۵). ممکن است گفته شود که در این صورت همین اشکال بر محتوای خود آیه نیز وارد خواهد بود! در پاسخ باید گفت که دیدگاه خداوند به‌عنوان مصیطر بر زمان و مکان، و توبیخ وی (جل جلاله) نسبت به مسلمانان، از بُعدی فراگیر برخوردار بوده و با استفاده از وضعیت پیش‌آمده خداوند، مسلمانان را به لزوم پایداری بر ایمان در هر شرایطی و به‌ویژه در صورت فقدان وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ گوشزد می‌کند که حکایت از حکمت بالغه باری تعالی دارد؛ اما اشاره به وفات پیامبر در چنان شرایط جنگی‌ای از سوی صحابه، بسیار بعید و دور از ذهن به نظر می‌رسد. گذشته از این، بر طبق برخی اخبار، شایعه شهادت حضرت رسول ﷺ پس از کشته شدن مصعب بن عمیر و به واسطه آنکه قاتل، وی را با پیامبر اشتباه گرفته بود و فریاد زد که محمد ﷺ کشته شد، منتشر گشت و پس از انتشار این شایعه بود که در دل مسلمانان تردید پدید آمد و برخی نیز پیشنهاد تسلیم و ارتداد دادند و آن‌گاه آیه مورد نظر نازل شد؛ حال آنکه بر حسب روایت مورد بحث، به ترتیب ابتدا شایعه قتل پیامبر منتشر شده و سپس مصعب از این شایعه‌پراکنی‌ها نموده و بعد به شهادت رسیده و سپس آیه نازل شده است!

روایت شاهد ما آن است که فخررازی در شأن نزول آیه، از ابن عباس، ابن مجاهد و ضحاک نقل کرده است:

عبدالله بن قمیه حارثی، سنگی بر پیامبر ﷺ پرتاب کرد که دندان و سر مبارک آن حضرت شکست، و به منظور کشتنشان به سمت ایشان رفت؛ اما مصعب بن عمیر که پرچمدار جنگ بدر و أحد بود از پیامبر دفاع نمود تا آنکه ابن‌قمیه او را کشت و پنداشت که پیامبر را کشته است. پس گفت که محمد ﷺ را کشته‌ام و فریادزنده‌ای که

همان شیطان بود فریاد برآورد که محمد ﷺ کشته شده است. به این ترتیب خبر قتل پیامبر در بین مردم منتشر شد و در همین حال، برخی از مسلمانان گفتند که: کاش عبدالله بن ابی از اوسیفیان برای ما امان بگیرد و گروهی از منافقان هم گفتند: اکنون که پیامبر کشته شده است؛ به برادرانتان و به دین خودتان بازگردید (فخررازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۹، ص ۳۷۶).

۴-۲-۶ توبیح دشمنی با جبرئیل

روایاتی که درباره آیه ۹۸ سوره بقره (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ) نقل شده‌اند، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: یک دسته، بر پرسش و پاسخ «پیامبر» با فرد یا گروهی از یهودیان دلالت دارند و دسته دیگر، این گفت‌وگو را به عمر بن خطاب با یهودی یا یهودیان اختصاص داده‌اند. در روایات دسته دوم نیز غالباً این گونه بیان شده که عمر پس از استماع موضع یهود مبنی بر عداوت با جبرئیل، نزد پیامبر روانه شد تا جریان را به اطلاع ایشان رساند و کسب نظر کند که پس از دیدار پیامبر ﷺ، پیش از اخبار از ماجرای گفت‌وگوی خود با یهود، پیامبر ﷺ خبر نزول آیه فوق را به وی می‌دهند. لذا عمر از این موضوع شادمان و شگفت‌زده می‌شود. در شمار اندکی از روایات نیز که طبری و ابن ابی‌حاتم رازی نقل کرده‌اند، آیه مذکور ابتدا بر زبان عمر جاری شده و سپس بر پیامبر ﷺ نازل گشته است! (سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۸۹). از دسته‌بندی فوق، مشاهده می‌شود که تا چه میزان در محتوای روایات اختلاف وجود دارد. از این رو با در نظر گرفتن نکات پیش، این روایت را مردود می‌دانیم.

۴-۲-۷ اجتناب از بهتان عظیم

خداوند در آیه ۱۶ سوره نور می‌فرماید: «وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»؛ چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوند منزهی تو، این بهتان بزرگی است؟

این آیه به ماجرای «افک» یا تهمت بزرگ به خانواده پیامبر ﷺ می‌پردازد. شأن نزول‌های مختلف و متناقض روایت‌شده توسط شیعه و اهل سنت درباره این سوره، از سوی مفسران و محققان مورد نقد علمی قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که احتمالاً نمی‌توان هیچ دسته‌ای از این روایات را سبب نزول حقیقی آیات افک دانست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۱۴۲). برای مثال، اختلاف بسیاری از حیث تعیین مصداق گوینده عبارت «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» یا «ما یكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم» وجود دارد؛ تا جایی که مجموعاً شش نفر را بیان نموده‌اند: چهار نفر از انصار و دو نفر از مهاجران (ابن حجر، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۸۷). از این رو به‌ناچار تنها باید به محتوای خود آیه در بررسی صحت و سقم شأن نزول آن مراجعه کرد. درخور توجه آنکه در این سوره، در چند آیه متوالی، خداوند سبحان مردم را توبیح می‌کند که چرا در مقابل این تهمت، چنین نکردید؟ و در آیه ۱۶ نیز می‌فرماید: چرا نگفتید که ما درباره آنچه آگاهی نداریم، صحبت نمی‌کنیم و پروردگارا تو منزهی، این تهمتی بزرگ است؟ دلالت آشکار آیه، بر عدم چنین موضع‌گیری و عدم بیان چنین سخنانی از جانب مردم است نه بالعکس. بنابراین اخبار مربوط به این آیه، در تضاد با نص وحی قرار می‌گیرند.

سیوطی در انتهای بحث «فیما أنزل من القرآن علی لسان بعض الصحابه»، تحت عنوان «تذنیب»، از باب دفع دخل، روایات مذکور را با برخی از آیات قرآن کریم که از زبان پیامبر ﷺ، فرشتگان و جبرئیل بیان شده‌اند، بدون آنکه خداوند به گوینده آن تصریح کرده باشد، مقایسه می‌کند؛ غافل از آنکه در تمام نمونه‌هایی که می‌آورد، خود وی به راحتی و باطمینان به گوینده آن عبارات قرآنی اشاره می‌کند! برای مثال در مورد آیه «وَمَا تَنْزِيلُ الْإِلَهِ بِأَمْرِ رَبِّكَ» (مریم: ۶۴) بیان می‌دارد که از زبان جبرئیل است. از این رو می‌توان گفت که با وجود سبک ویژه قرآن کریم در تغییر خطاب‌ها و بیاناتش، همواره قرائن لفظی و معنوی کافی برای فهم اینکه این سخن از زبان چه کسی نقل شده، وجود دارد؛ اما عبارات قرآنی مورد ادعای روایات مزبور، فاقد هرگونه نشانه و ارجاعی به گویندگان آن هستند.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی نتایج این پژوهش، چنین است که به فرض پذیرش صحت اسنادی تمام روایاتی که درباره نزول قرآن بر زبان صحابه مطرح شده‌اند، ملاک مهم‌تری برای ارزیابی این روایات وجود دارد؛ معیار مطابقت محتوایی با قرآن کریم، سیره و احادیث، عقل، تاریخ قطعی و مسلمات اعتقادی مسلمانان که همان‌طور که گذشت، محتوای این روایات با بسیاری از این موارد در تضاد و تناقض قرار دارد.

در مجموع، با توجه به اشکالات سندی و متنی که بر روایات **الاتقان فی علوم القرآن** در این بخش وارد است، به نظر می‌رسد که چنین ادعاهایی درباره قرآن کریم که مرکز ثقل اسلام و معجزه الهی نبی اکرم ﷺ است، در نظر هیچ مسلمانی پذیرفته نباشد. لذا بر علما و محققان دلسوز و آگاه از هر نحله اعتقادی فرض است که به نقد و بازنمایشی در متون کلاسیک دینی و به‌ویژه متون مربوط به علوم قرآن و حدیث بپردازند تا آنها را از ناخالصی‌هایی که به‌عنوان دین عرضه می‌شوند، بپیرایند.

پیوست ۱

خلاصه سخن اینکه این حدیث بر فرض ثبوتش معنایی ندارد جز آنچه در روایت صحیح از ابوهیرره نقل شده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «در میان امت‌های پیش از شما افراد محدثی بودند؛ اگر در بین امت من کسی این‌گونه باشد او عمر است» و در روایتی دیگر چنین آمده: «در میان پیشینیان شما از بنی اسرائیل کسانی بودند که مورد خطاب و سخن قرار می‌گرفتند، بدون اینکه پیامبر باشند، اگر از آن افراد در میان امت من باشد او عمر است». حافظ ابن حجر در **فتح الباری** گفته است: محدثون به فتح دال جمع محدث است و در معنای آن اختلاف شده است. برخی گفته‌اند: یعنی کسی که به او الهام می‌شود و اکثریت این معنا را پذیرفته‌اند؛ گفته‌اند محدث با فتح (دال) به معنای مرد درست است و او کسی است که چیزی از طرف عالم بالا به خاطر او القا شده و به مانند کسی است که دیگری آن (مطلب) را برای او نقل کرده باشد.

منابع

- أملی، میرزا محمدتقی، ۱۳۸۰ق، *مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی*، تهران، بی‌نا.
- ابن ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، چ سوم، تحقیق اسعد محمد طیب، ریاض، مکتبه مصطفی‌البار.
- ابن حجر، احمد بن علی، ۱۴۱۵ق، *تقریب التهذیب*، چ دوم، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _____، ۱۴۰۴ق، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دار الفکر.
- _____، بی‌تا، *فتح الباری*، چ دوم، بیروت، دار المعرفه.
- _____، ۱۴۰۸ق، *مقدمه فتح الباری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن حنبل، احمد، بی‌تا، *مسند احمد*، بیروت، دار صادر.
- ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد، ۱۴۱۷ق، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، تحقیق محمود بن شعبان و دیگران، مدینه، مکتبه الغرباء الاثریه.
- ابن سعد، محمد، بی‌تا، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر.
- ابن ماجه، محمد بن یزید القزوی، بی‌تا، *سنن ابن ماجه*، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، بی‌جا، دار الفکر.
- اقبال، ابراهیم، ۱۳۸۵، *فرهنگ‌نامه علوم قرآن*، تهران، امیرکبیر.
- امینی، عبدالحسین، ۱۴۲۲ق، *الغدير فی الكتاب و السنه و الادب*، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ق، *صحیح بخاری*، بی‌جا، دار الفکر.
- بدرالدین سہسوانی، محمد بشیر، ۱۴۱۰ق، *صیانتہ الانسان عن وسوسۃ الشیخ دحلان*، بی‌جا، مطبعۃ السلفیۃ.
- بنت الشاطی، عائشہ، ۱۳۷۶، *اعجاز بیانی قرآن*، ترجمہ حسین صابری، تهران، علمی و فرهنگی.
- ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۴۰۳ق، *سنن الترمذی*، چ دوم، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت، دار الفکر.
- حریری، محمد یوسف، ۱۳۸۴، *فرهنگ‌نامه اصطلاحات قرآنی*، چ دوم، قم، ہجرت.
- ذہبی، شمس‌الدین محمد، ۱۴۱۳ق، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق کامل الخراط، بیروت، موسسۃ الرسالۃ.
- _____، بی‌تا، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار المعرفۃ و النشر.
- رافعی، مصطفی صادق، ۱۴۲۱ق، *اعجاز القرآن و بلاغۃ النبویہ*، بیروت، دار الکتب العربیہ.
- رضوان، عمر بن ابراهیم، ۱۴۱۳ق، *آراء المشترکین حول القرآن الکریم و تفسیرہ*، ریاض، دار الطیبہ.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ق، *الدر المشور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانہ آیت‌الله مرعشی نجفی.
- _____، ۱۴۲۱ق، *الاتقان فی علوم القرآن*، چ دوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- _____، ۱۳۸۰، *ترجمہ الاتقان فی علوم القرآن*، چ سوم، ترجمہ سیدمہدی حائری قزوینی، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۴۲۵ق، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق حمدی الدرمداش، بی‌جا، مکتبه نزار مصطفی‌البار.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی حوزه.

عسگری، مرتضی، ۱۳۸۸، *بازشناسی دو مکتب*، ترجمه معالم المدرستین، تحقیق و ترجمه محمدجواد کرمی، تهران، منیر.

فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، چ دوم، تحقیق حسن اعلمی، تهران، صدر.

ماضی، محمود، ۱۴۲۲ق، *الوحي القرآنی فی منظور الاستشراقی*، چ دوم، اسکندریه، دار الدعوه.

مزی، یوسف بن عبدالرحمن، ۱۴۱۳ق، *تهذیب الکمال*، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسة الرسالة.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۲، *قرآن‌شناسی*، چ پنجم، تحقیق و نگارش محمود رجبی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۶، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید.

—، ۱۳۸۷، *التفسیر الاثری الجامع*، قم، ذوی القربی.

معروف، ناجی، ۱۹۹۶م، *عروبة الامام السیوطی*، مجلة الاقلام، بغداد.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

وردانی، صالح، ۱۴۱۹ق، *دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین*، بی‌جا، دار الرأی.

هیثمی، علی بن ابی‌بکر بن سلیمان، ۱۴۱۴ق، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، تحقیق حسام‌الدین القدسی، قاهره، مکتبه القدسی.